



است و زارع را که تخم در زمین می‌کارد و دانه را زیر خاک می‌پوشاند کافر گفته‌اند؛ و درآیه است: ﴿كَمْثَلْ غَيْثِ اعْجَبِ الْكُفَّارِ نَبَاتَهُ﴾ (حدید: ۵۷): ۲۰.

که بنا بر احتمال و قولی 'یعنی: شگفت آورد زارعین را رستش.

﴿انذار﴾: ترساندنی را گویند که جهت تعلیمی را شامل است؛ لذا هر منذری معلّم نیز، هست، ولی هر تعلیم دهنده ای بیم دهنده نیست.

همزه: ﴿انذرتهم﴾ برای تسویه است، یکسان بودن و می‌شود جمله را تاویل به مصدر برد، «انذارك اياهم وعدم انذارك اياهم».

[در بیان احتمالات مفرد آمدن «سمع»]

در مورد مفرد بودن «سمع» در آیه مفسرین مطالبی گفته‌اند:

[احتمال اول]: بعضی اهل ادب بر آنند که «سمع» در لسان عربی به صورت اسم جمع استعمال می‌شود و لذا نیازی به جمع بستن ندارد.

[احتمال دوم]: وجه دیگر این که کلمه «سمع» در اینجا معنی مصدری دارد، که در تشبیه و جمع نیز، استعمال می‌شود و موقع معنی کردن می‌گوئیم: بر شنیدن‌های آنان.

احتمال سوم: این که دریافت و مُدْرِكِ نیروی شنوایی يك نوع است، که همان صوت باشد؛ به خلاف مُدْرِكِ قلب و بصر؛ زیرا با چشم رنگهای مختلف، بلکه میلیونها رنگ و نور مشاهده می‌شود و دل نیز، مَوْجها و القائاتِ رحمانی و شیطانیش: «الاتعد و لالتحصی» است؛ لذا مُدْرِكاتِ قلب و چشم، انواع و اقسام بی شماری است؛ به همین جهت [لفظ] در این دوبه صورت جمع و در «سمع» بصورت مفرد ذکر گردید، ولی دو وجه اول، ساده‌تر و انطباق‌پذیرتر به نظر می‌رسد.

و نیز گفته‌اند: متعارف در لسان فصیح و بلیغ عرب چنانست، که در دو جمع متوالی یکی را جمع و دیگری را مفرد می‌آورند؛ بالاخص کلمه «سمع» که اگر جمعش به صورت «اسماع» ذکر می‌شد، از فصاحت و بلاغت و زیبایی آن می‌کاست؛ هم چنان که در قرآن، کلمه «ارض» به صورت جمع که «ارضین» است نیامده؛ حتی در موقعی که صحبت از هفت آسمان و زمین است، باز به جای «ارضین»: ﴿ومن الارض مثلهن﴾

[اشاره به اوصاف کافران]

این دو آیه در وصف کافران است؛ بدیهی است کفر هر فردی بر اثر سوء اختیار خود او است که منشا آن هوی و هوس و تمایلات نفسانی - که مخالف با عقل و ادراک و شعور خدادادی است - بوده؛ زیرا فطرت اولیه مبتنی بر خداشناسی و فرمانبرداری از او است. و کافران نوعاً، با حجّت داخلی که همان عقل و فطرت باشد و حجّت خارجی که انبیاء و رسولان و اوصیاء ایشانند، به علّت پیروی از هوای نفس مخالفت نموده؛ با انکار مبدا و رسالت پیامبران، تسلیم نشدند و این عدم تسلیم چنان در اعماق دل و دماغ آنان ریشه دوانید و آنان را مغرور و فریفته ساخت و به مواهب و نعم موجود و لَهو و لعب دنیا سرگرم شدند، که هیچ سخنی و فریادی و حتی مشاهده عذاب یا آثاری از عذاب، آنها را تکان نمی داد؛ به همین جهت پروردگار به نبی اکرم یاد آورد می شود که بی جهت خود را برای هدایت آنان، در رنج و شکنجه نینداخته و بیش از حدّ وظیفه ابلاغ در تکاپو نیفتد؛ لذا است، که می فرماید:

چه آنان را بیم دهی یا ندهی، از عذاب دنیا و آخرت بترسانی یا نترسانی، آنان ایمان نیاورند. ۲

و در آیه بعد آگهی می دهد که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده تا دیگر درک حقیقت نکنند و راه راست از کج باز نشناسند و نیز، بر گوشها و چشم‌هایشان پوششی است گفتار حق را نشنون و معجزات باهرات نبینند؛ و در آخر [آیه] قید عذاب و شکنجه بزرگ برای آنان نموده که بخشی از آن عذاب را عده ای در دنیا چشیدند و به قسمت اعظمی در آخرت دچار شوند. ۳

در مورد طبع قلب و مشابه آن، آیات گوناگون و متعدّدی در قرآن کریم موجود است که همه بیک معنی تلقی می شود؛ نظیر:

﴿كذلك نطبع على قلوب المعتدين﴾ (بونس (۱۰): ۷۴). این چنین مهر می نهیم بر دل‌های

۱. ﴿ما انزلنا عليك القرآن لتشقى إلا تذكرة لمن يخشى﴾. طه (۲۰): ۲

۲. بقره (۲): ۶

۳. همان: ۷





متجاوزان .

بلکه، چیره شد بر دلهاشان آنچه [یعنی:] اعمال زشتی، که کسب می کردند .
 ﴿وجعلنا قلوبهم قاسية﴾ (مائده: ۵: ۱۳) و قرار دادیم دلهایشان را با قساوت .
 یا: ﴿ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا﴾ (کهف: ۱۸: ۲۸) فرمان مَبْر، کسی که قلبش را
 از یاد خود غافل و بی خبر گذاشتیم . و اغفال قلب، همان طبع قلب است .
 باری: آیات کاملاً روشن است که پروردگار دل‌های کفار و سرکشان و طاغیان را
 که معاند و دشمن مؤمنان و یکتاپرستان و مؤذی انبیاء و رسولان هستند، مَهْر می نهد، به
 نحوی که دیگر درك هیچ گونه حقیقت و راه رشد و هدایت ننمایند؛ و نتیجتاً درمنجلاب
 کثافت و شقاوت غوطه ور شوند .

یا: ﴿كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار﴾ (غافر: ۴۰: ۳۵)

این چنین خدای مَهْر می نهد بر دل بزرگ مَتَس سرکش .

یا: ﴿فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون﴾ (مناقرن: ۶۳: ۳)

بر دل‌های آنان مَهْر زده شد پس ایشان درك نمی کنند .

یا: ﴿ونطبع على قلوبهم فهم لا يسمعون﴾ (اعراف: ۷: ۱۰۰)

بر دلهاشان مهر زدیم پس ایشان نمی شنوند . و در جای دیگر:

﴿وطبع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون﴾ (توبه: ۹: ۹۳)

و خداوند مَهْر زد بر دلهایشان پس ایشان نمی دانند [دانش ندارند].

و با تعبیرهای دیگری؛ همین معنا در آیاتی چند نیز، بیان شده؛ نظیر:

﴿وجعلنا على قلوبهم اكنة﴾ (انعام: ۶: ۲۵) ﴿اكنة﴾ جمع «کن» بمعنای پوشش است؛ و

ما بر دل‌های آنان پوششها قرار دادیم . [که دیگر درك حقایق نخواهند نمود].

یا: ﴿كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون﴾ (مطففین: ۸۳: ۱۴)

[اشاره به مساله جبر و اختیار]

در اینجا سخنی مطرح است: که اگر پروردگار کفار را مطبوع و مختوم قرار داده، چه
 انتظاری از آنان می توان داشت که به راه راست و طریق حق گام بردارند؟ و در واقع با
 سلب همه گونه اختیار و اراده از آنان، دیگر قدرتی نیست که به صراط مستقیم مهتدی

شوند و بنابراین موضوع جبر و عدم توانائی و اراده، در کارها و رفتار بندگان مطرح [است] و همان طور که می دانیم، عده ای از دانشمندان فلسفه و پاره ای از صوفیان و درویشان یا گروه اشاعره در مذهب اهل سنت، معتقد به همین مبنی [هستند] و کتابها و مقالات متعدّد و فراوانی نگاشته اند و به اصطلاح خود برا هیئی از عقل و نقل اقامه نموده اند.

بدهی است: ورود در این مبحث از حوصله تفسیر فعلی خارج و مستلزم مبحثی جداگانه است، که در کتب مربوطه مندرج و مخصوصاً در کتاب میزان المطالب، جلد دوم [از تالیفات مصنف - رضوان الله تعالی علیه -] مورد بحث و فحص و نتیجه گیری قرار گرفته، که می توان به آنجا مراجعه نمود و در این جا به صورت اختصار تذکّاری چند داده می شود:

[جواب شبهه جبر]

اولاً: اگر دقت و بررسی در ماقبل و مابعد همه آیات مذکور در فوق شود، مشاهده خواهد شد که طبع دلها و زنگ جانها همه بر اساس ارتکاب زشتیها و جنایات و مخالفت با عقل و فطرت که همان سرشت خدادادی است بوده؛ و شخص مجرم و کافر به سوء اختیار خود در ابتدا و به جهت پیروی از هوای نفس و جلب منافع مادی و حفظ شئونات دنیائی و مقامی و کسب افتخارات واهی، مرتکب همه گونه فساد و جنایت می شود و چنان منغمّر در خباثت و ژرفنای لجن و کثافت بوده که گوئی چشم و گوش و هوش خود را از یاد برده، تمامی هم و غم خود را مصروف کسب دنیا ساخته و به ندای وجدان و فطرت و اعلام انبیاء و رسل جز با دیده استهزاء و تمسخر نمی نگرد؛ بالاخص اگر به مالی و منالی یا ثروت و جاهی رسیده باشد؛ به تعبیر قرآن:

در ردیف ملأ و یا مردم مترف و خوش گذران باشد؛ (واقعه (۵۶): ۴۵، ۴۶).^۱

که شیره جاننش بر اثر سوء اختیارش، با همین کثافات آلوده گشته و چشم باطن را تدریجاً به دست خود کور نموده و گوش شنوا در مطالب حق را از دست داده، دل را سیاه و مرتع شیطان ساخته است؛ دیگر از این فرد هیچ گونه انتظار خیر نمی رود و اگر

۱. ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾





هزارها سال، در این دنیا بماند و ندهای حق در و دیوار، شهر و دیار، زمین، آسمان را پر کند گوش او بدهکار این حقایق نیست و دل او را یارای پذیرش نه؛ در این جا است که حضرت رب العزّه، دیگر او را شایسته هدایت نمی داند؛ به همین جهت، توفیقات خود را از او سلب و او را یله و سر خود رها کرده و افسارش را به گردنش می اندازد تا آنجا که خواهد بچرد.

بدیهی است: در چنین حالی که ول و رها شد و مدد خدائی از او سلب گشت و فرشتگان حق او را طرد نمودند، راه برای ربودن شیاطین و زنجیر کردنش، باز می شود و به دام شیاطین جن و انس، یعنی: هم مسلکان و هم روشان خود می افتد؛ در همین حال است که طبع و مهر دل [خدائی] حاصل آمده و اگر بگوئیم: خدا بر دلش مهر نهاده، سخن به مورد و به جا گفته ایم و هیچ ستم و ظلمی هم، از جانب حق به او نشده، زیرا اوست که به دست خود و با سوء اختیار خویش، چنین مکتسباتی را برای خود گرد و فراهم آورده و اگر غیر این می بود اختیار و امتحان در این جهان معنی نداشت.

ما برای عبادت و پرستش خدای آفریده شده ایم و سرنوشت و فرجام کارمان هم، دوزخ و بهشت خدائی است که بر حسب وعده ها و توعیدهای قرآن، روشن و ثابت است و این معنی حاصل نشود مگر با امتحان و اختبار حق از بنده.

[در بیان نکوهش خویشتن نه آفریدگار]

بنابراین، اگر نکوهشی هست از خویشتن باید نکوهش کرد، نه از آفریدگار و خالق کائنات و اگر ستمی و ظلمی هست این مائیم که به دست خود، خود را ستمکار می سازیم، که او: ﴿لَيْسَ بِظِلْمٍ لِلْعَبِيدِ﴾ (آل عمران: ۳) (۱۸۲) است.

و: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا﴾ است. (یونس: ۱۰) (۴۴)

و بندگان مشمول: ﴿وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (یونس: ۱۰) (۴۴) اند.

همان طور که در عذاب آخرت برای بندگان چون و چرائی نیست، در طبع دل و ختم جان هم در دنیا چرائی نیست؛ باید دست از هوی و هوس بر می داشت تا این عقوبت معنوی که مهر دل نهادن است مشمولش نمی شد.



و راستی جای بسی تعجب است که در نُکر و شیطنت خوب ورزیده است، برای استعمار و استحمار مردم و پامال کردن حقوق دیگران، خوب هوشیار و با شعور، و نیکو تشخیص می دهد؛ صدای تار و طنبور، رقاصی و جفتک پرانی را خوب آگاه، و قولهای باطل و فساد انگیز را خوب می پذیرد؛ ولی سخنان حق را نمی شنود و گوش و دل شنوا برای موعظه و کلمات حق ندارد؛ ثنّف بر تو ای ظلوم جهول؛ آیا این چنین فردی را سزاوار نیست که خدا او را رها ساخته، به خود واگذارد؟ و درباره اش بفرماید:

﴿ومن يضلّل الله فما له من سبيل﴾ (شوری: ۴۲: ۴۶)

یا: ﴿ومن يضلّل الله فلن تجد له سبيلا﴾ (نساء: ۴: ۸۸)

یا: ﴿من يهد الله فهو المهتدي ومن يضلّل فاولئك هم الخاسرون﴾ (اعراف: ۷: ۱۷۸).

که این اضلال همان منع لطف و سلب توفیق است، به سبب اعمال زشت و ناروا و جحود و انکارش به مطالب حق؛ بدیهی است: خداوند چیزی به اعمال زشت او نمی افزاید بلکه او را به خود وا می نهد.

در حدیثی، در ذیل آیه: ﴿وتركهم في ظلمات لا يبصرون﴾ (بقره: ۲: ۱۷).

از حضرت رضا علیه السلام در عیون اخبار الرضا است که فرمود:

متی علم انهم لا يرجعون عن الكفر و الضلالة فمنعهم المعاونة و اللطف و خلایینهم و اختیارهم.^۱

و در روایت دیگر از همین حضرت و در همین کتاب، در ذیل آیه: ﴿ختم الله علی

قلوبهم﴾ می فرماید:

«الختم هو الطبع علی قلوب الکفار عقوبة علی کفرهم». ^۲ که تعبیر دیگری از ختم

قلب است و پاسخ کسانی است که می گویند و می پرسند: چرا خداوند طبع و ختم قلب می کند؟

بنابراین: اشکال جبر و اضطرار در آیات قرآنی که اطلاق اضلال دارد، وارد نمی شود و کافر باید خود خویشتن را سرزنش کند، زیرا همه افراد در پیشگاه خداوند یکسان و

۱. عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱۶.

۲. همان

دشمنی و دوستی یا خویشی و بیگانگی با هیچ کس ندارد و می دانیم که او:
 ﴿ ما الله يريد ظلما للعالمين ﴾ (آل عمران: ۳) است که اگر فرضاً عقابی و عذابی
 هم در آخرت نمی بود، انحراف همین فرد معصیت کار، اگر «نعوذ بالله» خداوند او را
 در اجتماع منفور نموده باشد ظلم است.



﴿ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين﴾ (۸)
 و از مردمان کسانی گویند: به خدا و به روز باز پسین ایمان آوردیم و حال آن که آنان
 ناگرویده اند.

﴿يخادعون الله والذين آمنوا وما يخدعون إلا أنفسهم وما يشعرون﴾ (۹)
 می فریبند خدای و کسانی را که ایمان آورده، ولی نخواهند فریفت مگر خویشان را
 و شعور ندارند.

﴿في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون﴾ (۱۰)
 در دلهایشان بیماری است؛ خدای بیماری را افزون کند و مرایشان را است شکنجه ای
 دردناک، به خاطر دروغی که می گفتند.

﴿وإذا قيل لهم لا تفسدوا في الأرض قالوا إنما نحن مصلحون﴾ (۱۱)
 و چون به ایشان گویند: در زمین تبهکاری نکنید، پاسخ دهند که: تنها ما مصلحیم!
 ﴿إلا إنهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون﴾ (۱۲)
 آگاه باشید که هم اینانند تباهکار ولیکن شعور به کار نمی برند [خود نمی دانند].
 ﴿وإذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء﴾
 ولكن لا يعلمون﴾ (۱۳)

و چون به آنان گویند: ایمان آورید همان گونه که مردم ایمان آوردند، پاسخ گویند: مؤمن
 شویم به مانند بی خردان، آگاه شوید خود ایشان بی خرد باشند ولیکن نمی دانند.

﴿وإذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معكم إنما نحن
 مستهزون﴾ (۱۴)

و چون دیدار کنند کسانی را که ایمان آورده اند، گویند: ما مؤمنیم و چون با شیاطین خویش به خلوت نشینند، گویند: ما با شمائیم، جز اینکه ما مؤمنین را به تمسخر گرفته ایم.

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدَّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (۱۵)

خدای استهزاءشان کند و در سرکشی خویش مهلت دهد [واگذارد] حیران و سرگردان.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (۱۶)

این گروه کسانی باشند که به جای هدایت گمراهی خریدند، پس سودا گریشان سود نبخشید و راه حق نیافتند.

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي

ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ﴾ (۱۷)

مثل ایشان به مانند مثلی است که کسی آتشی افروزد، پس چون آن آتش پیرامون خویش را روشن سازد خدای روشنی ایشان را ببرد [خاموش کند] و ایشان را در تاریکیها در حالی که دیدی ندارد واگذارد.

﴿صَمَّ بَكَم عَمَىٰ غَمٌّ لَا يُرْجِعُونَ﴾ (۱۸)

کراوند، لالاند، کورانند، پس بر نمی گردند.

﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ

الصَّوَاعِقِ حَذِرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ (۱۹)

یا چون تند بارانی ریزان از ابر که در او تاریکیها است و رعد و برق، انگشتان خویش از غریوها و بیم مرگ در گوشها گذارند و حال آن که عذاب خدای کافر را فراگیر است.

﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ

شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۲۰)

نزدیک است که برق دیدگانسان رباید؛ هر لحظه که ایشان را روشنی بخشد گام بردارند و چون تاریک گشت باز ایستند و اگر خدا خواهد هر آینه گوش و چشمان

